ماهنامه پژوهشی

امردادنامه

شماره سی هشتم

شهریور ۱۳۹۱

واقعیت امنیت در گردشگری ایران
رویه ۲
نویسنده: آرش نورآقایی

واژه‌های سره از گویش افغانستانی
رویه ۵
نویسنده: ا. ح. اکبری شالچی

نام‌های خاص و کارکردهای جامعه‌شناختی در گاتها
رویه ۱۷
نویسنده: یزدان صفایی

فرهنگ ساسانی در لباس عربی
رویه ۱۹
بررسی از حسام الدین شافعیان

شناساندن نسک «حماسه در رمز و راز ملی»
رویه ۲۲
گزارش: مریم ا.جعفري

صاحب امتیاز: تارنمای امرداد
سردبیر: پویا احمدی
صفحه آرایی: پویا احمدی

همکاران این شماره:
آرش نور آقایی
امیر حسین ا. شالچی
حسام الدین شافعیان
الف. نیکویی
یزدان صفایی

واقعیت امنیت در گردشگری ایران

نویسنده: آرش نورآقایی

قصد داریم از «امنیت»، «امنیت گردشگری» و نهایتا «امنیت گردشگری در ایران» سخن بگوییم. بنابراین برای روشن شدن موضوع و به منظور مهیا کردن ابزارهای مناسب برای تحلیل نهایی، در همین ابتدا از تعریف «امنیت» آغاز می‌کنیم و پیش می‌رویم.

تعریف امنیت:

مفهوم امنیت همچون بسیاری از مفاهیم دیگر، در طول تاریخ تغییر یافته و روندی رو به رشد داشته است. شک نیست که مفهوم «امنیت» همسان و موازی با مفهوم «بشر» تعالی یافته، تا امروزه ما تعریفی بسیار متفاوت از تعریف اولیه آن داشته باشیم. چنان‌که در دوران ماقبل از تاریخ، امنیت، تنها مربوط به حفظ بقا بود و بس. بعدتر امنیت را نبود تهدید نظامی تعریف کردند. اما امروزه کارشناسان فن، مؤلفه‌های امنیت را در تمامی ابعاد سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی پی‌گیری می‌کنند. و حتی بیش از آن‌ها، می‌بینیم که عباراتی همچون «امنیت در رسانه»، «امنیت در فضای مجازی»، «امنیت داده‌ها»، «امنیت در گردشگری» و ... به وجود آمده‌اند.

به طور کلی، هنگامی که در جامعه‌ای بستر مناسبی فراهم است، به گونه‌ای که فعالیت‌های مختلف در ابعاد گوناگون، به طور عادی و بدون مشکلی خاص جریان پیدا کنند، آن جامعه را امن فرض می‌کنیم.

و اما، وقتی با وجود بسیاری از تمهیدات دستیابی به امنیت، افراد جامعه باز هم احساس ناامنی می‌کنند باید این نکته را به یاد آورد که مردم خود را در امان نخواهند دید مگر این‌که به گونه‌ای، احساس امنیت به ایشان القا شود.

در این میان، وجود نظم اجتماعی و اجرای عادلانه قانون از مواردی هستند که احساس امنیت را در جامعه به وجود می‌آورند.

و نهایتا باید دانست و به این موضوع اعتقاد داشت که ملاک امنیت، احساس امنیت در میان اقشار مختلف مردم است.

امنیت در گردشگری:

اصولا تا امنیت برقرار نباشد، سفری شکل نخواهد گرفت و سخن گفتن از گردشگری، بیهوده خواهد بود.

بر اساس آن‌چه قبلا کفتیم، هرگاه در سطح جامعه جهانی بستر مناسبی فراهم باشد، افراد سفر می‌کنند و در پی آن است که فعالیت‌های مربوط به گردشگری رونق می‌یابند. و اگر گردشگران نسبت به مقصدی احساس ناامنی داشته باشند، هرگز به آن‌جا سفر نمی‌کنند.

امنیت و گردشگری، پارامترهای یک معادله هستند که نسبتی مستقیم با هم دارند. در واقع همان‌طور که یکی از عوامل مهم توسعه گردشگری وجود امنیت است، رونق گردشگری در یک منطقه و تردد گردشگران در یک مقصد، موجب به وجود آمدن امنیت می‌شود. البته نباید فراموش کرد که این قضیه همیشه هم صادق نیست، چرا که در برخی مواقع، وجود پدیده گردشگری و رفت و آمد گردشگران باعث ناامنی شده است. با این وجود، صنعت گردشگری و مقوله امنیت ارتباط تنگاتنگی با هم دارند.

در این مورد هم باید دانست و اعتقاد داشت که ملاک امنیت در گردشگری، احساس امنیت توسط گردشگران است.

از طرفی این مساله بسیار حائز اهمیت است که بدانیم امنیت را در چه مقوله‌هایی باید به وجود بیاوریم، مساله‌ای که برای حل آن نیازمند شناخت تهدیدها هستیم. این موضوعات را در «امنیت در گردشگری ایران» بررسی می‌کنیم.

امنیت در گردشگری ایران:

کارشناسان معتقدند که امنیت با احساس امنیت متفاوت است. به گونه‌ای که ممکن است در جامعه‌ای امنیت باشد ولی این امنیت احساس نشود. بنابراین در ابتدا باید بدانیم که آیا ما در کشورمان امنیت نداریم و یا احساس امنیت نمی‌کنیم (نمی‌کنند). و اصولا در صورت وجود، این عدم امنیت و یا احساس عدم امنیت، مربوط به چه مقولاتی می‌شوند و چقدر واقعی هستند.

یکی از عواقب مثبت سفر این است که گردشگر متوجه می‌شود، چقدر از نگرانی‌ها و ترس‌هایش قابل اعتنا هستند و

چه مقدار تحت تاثیر تبلیغات و پیش‌فرض‌های ذهنی خود قرار دارد.

تجربه دست‌اندرکاران صنعت گردشگری در ایران حاکی از این است که بیش‌تر گردشگرانی که به ایران سفر می‌کنند، در ابتدای ورود احساس عدم امنیت دارند ولی در انتهای سفر، ایران را امن تلقی می‌کنند.

این که چرا آن‌ها قبل از دیدار، ایران را کشوری امن نمی‌دانند، دلایل بسیاری دارد. برای مثال برای هر کشوری که به عنوان مقصد گردشگری مطرح می‌شود، توصیه‌هایی وجود دارد. بد نیست بدانیم که برخی از توصیه‌های سفر به ایران، از نگاه دفتر کشورهای مشترک‌المنافع با انگلستان آن‌چنان که در سایت www.worldtravelguide.net آمده، چیست:

"به گردشگران قویا توصیه می‌شود که فاصله ۱۰۰ کیلومتری خود را با مرز ایران و افغانستان و ۱۰ کیلومتری مرز ایران و عراق، حفظ کنند. مرز ایران و پاکستان هم ناامن است. همچنین بهتر است گردشگران در جاده کرمان به بندرعباس و بم تردد نکنند.

جرائم خیابانی در تهران و شهرهای دیگر کم است و حوادث دزدی از خارجیان گزارش نشده است. اما تعدادی دزدی توسط مردان جوان با اتومبیل‌های متفرقه و کیف قاپی با موتورسیکلت دیده شده است.

تاکسی‌ها از اتومبیل‌های متفرقه مطمئن‌ترند. برخی از افراد با لباس شخصی و غیرنظامی خود را پلیس معرفی می‌کنند، از این جهت گردشگران باید از کسانی که خودشان را پلیس معرفی می‌کنند، کارت شناسایی درخواست کنند یا این‌که اتومبیل‌های دولتی ویژه ماموریت آن‌ها را تشخیص دهند.

از آن‌جا که تنش‌های سیاسی میان ایران و جوامع بین‌المللی وجود دارد، به گردشگران توصیه می‌شود که برای برنامه‌ریزی سفر به ایران، اخبار رسانه‌ها و توصیه‌های سفر را جدی بگیرند. چرا که ایران به عنوان یک کشور تروریست مطرح است.

گردشگران می‌بایستی از اجتماعات بزرگ دوری کنند. عکس‌برداری از مناطق نظامی و دولتی ممنوع است.

ایران کشوری زلزله‌خیز است. از کارت اعتباری نمی‌توان استفاده کرد. قوانین اسلامی در این کشور به شدت رعایت می‌شود، نوشیدن نوشیدنی‌های الکل‌دار ممنوع است، و خانم‌های بالای ۹ سال باید حجاب اسلامی را رعایت کنند.

گردشگران باید در تمام مدت، کارت‌های شناسایی خود را به همراه داشته باشند."

حال متوجه شدیم که از نقطه نظر توصیه‌های سفر به ایران به چه موضوعاتی اشاره شده است، بنابراین برای رونق گردشگری باید بتوانیم در حل مشکل عدم «احساس امنیت در ایران» بکوشیم.

در موارد ذکر شده به عنوان توصیه‌های سفر به ایران، برخی واقعیت دارند و برخی نه. برخی مربوط به قوانین کشورمان می‌شوند و جزو اصول هستند و تغییر ناپذیر، ولی برخی را می‌توانیم تغییر دهیم.

در این میان وظیفه‌ی ما تغییر اندیشه‌های ناصحیح و تغییر مواردی است که امکان تغییرشان وجود دارد. برای تغییر اندیشه‌های ناصحیح، دانستن داشته‌ها و توانایی‌هاست.

مرزهای کشور ما چنان‌که ذکر شده، ناامن نیستند ولی به خاطر دوری شهرها از هم و مناطق وسیع بدون سکنه، و البته چند مورد گروگان گیری و حمله مسلحانه، ناخودآگاه این شبهه ایجاد می‌شود که شهرها و مسیرهای مرزی از امنیت لازم برخوردار نیستند. اما این موضوع، مشکلی نیست که قابل حل نباشد.

نگارنده به عنوان راهنمای تور گروهی از هم‌وطنان را در فروردین سال ۱۳۸۸ در سفر برزیل همراهی می‌کردم. در کمتر از ۱۲ ساعت، سه مرتبه، سه نفر از مسافران ما در ساحل شهر پر از گردشگر ریو دو ژانیرو مورد تهاجم واقع شدند. اما در کشور ما چنین اتفاقاتی کمتر دیده می‌شود. چرا که اصولا ایرانی‌ها گردشگر دوست هستند. با این حال ما در جامعه جهانی خود را به عنوان مردمی دیگرپذیر و اهل تساهل معرفی نکرده‌ایم، در صورتی‌که به واقع چنین هستیم. عدم شناخت جامعه جهانی از ایران، باعث شده که از یکی از مهم‌ترین ویژگی ایرانیان سوء برداشت شود و عکس قضیه اتفاق بیفتد. هرگاه به تاریخ گذشته و زندگی امروزی ایرانیان نظر کنیم متوجه می‌شویم که همیشه در ایران مردمان بسیار با نژادهای مختلف و ادیان گوناگون در کنار هم زندگی کرده‌اند. هم‌اکنون در کشور ما زرتشتیان، یهودیان، مسیحیان و مسلمانان در کنار هم زندگی می‌کنند که این موضوع خود از امنیت اجتماعی در این کشور سخن می‌گوید. هرگز در این کشور نسل‌کشی اتفاق نیفتاده است و اتفاقا جالب این است که در قرن گذشته، دو نسل‌کشی بزرگ بر ضد ارامنه (توسط کشور ترکیه) و یهودیان (توسط نازی‌ها) رخ داده است و در هر دو مرتبه ایران کشور امن مظلومان آن رخدادها بوده است.

یکی از افتخارات و جاذبه‌های گردشگری کشور سنگاپور به عنوان یکی از کشورهای موفق در عرصه صنعت گردشگری، خیابانی است که در آن معبد هندوها و کلیسای مسیحیان و مسجد مسلمانان در کنار هم واقع شده‌اند. اما با کمی دقت متوجه می‌شویم که تقریبا در تمامی شهرهای ایران، کلیمی‌ها و زرتشتیان و مسیحیان و مسلمانان بناهای مقدس خود را دارند و با هم زندگی می‌کنند. این گفته حاکی این است که امنیت اجتماعی در ایران ریشه دارد و این در کنار

هم زندگی کردن، می‌تواند خیال راحتی را برای گردشــگران ایجاد کند.

واقعیــت امنیت گردشــگری در ایــران را بــه جهانیان بشناسانیم:
چندی پیش سـخن از طرح ایجاد پلیس گردشگری بود. این طرح می‌تواند به امنیت گردشــگری در ایران کمک کند، ولی اکنون و در حال حاضر مشـکل ما، احساس عدم امنیت اســت. مشـکل ما این است که به گردشــگران القا کنیم که ایران امن است و البته بعد از این که آن‌ها به این کشور سفر کردند باید امنیت‌جانی و مالی و روانی اشان را تامین کنیم.
برای این که گردشــگران تمایل پیــدا کنند که به ایران سـفر کنند، می‌بایســتی که منطق برخوردهای سیاســی و مذهبی‌امان برایشــان روشن و شفاف باشـد. معمولا بازتاب اخباری که از ایران در رسانه‌های دنیا منتشر می‌شود چندان به سود ما نیست و این واقعیتی است که نباید انکارش کنیم.
از طرفی برخی از تهدیدهای سفر به ایران مربوط می‌شود به همسایگان ایران. در سال‌های اخیر دو اتفاق بزرگ ناخوشایند در مرزهای شرقی و غربی ایران رخ داده است که اتفاقا همان مرزهای پرخطری هســتند که در گزارش بالا به آن‌ها اشاره شد.
گردشــگران باید بدانند که ایران به دنبال جنگ نیســت و دوســتانه‌ترین برخوردی که یک گردشگر می‌تواند در ذهن خود تصور کند را در ایران و در واقعیت خواهد دید.
رونق گردشــگری داخلی و گردشگری زنان که امروزه به واقع شــاهدش هســتیم هم می‌تواند دلیلی باشد برای وجود امنیت گردشگری در ایران که باید به گوش جهانیان برسد.

از نقطه نظر دیگر باید در اندیشــه امنیت روانی گردشگر باشـیم. در سـفرنامه‌های گردشــگران خارجی که به ایران سـفر می‌کنند، ترس رد شـدن از خیابان مشاهده می‌شود. صـدای بوق اتومبیل‌هـا و نحوه رانندگی رانـندگان و وجود موتورسـواران امنیت خاطـر آن‌ها را دچار تزلـزل می‌کند. هنگامی که گردشــگر در خیابان‌های شــهر دائـم با صدای دزدگیر اتومبیل‌ها مواجه می‌شـود، فکـر می‌کند که همه‌ی این کشور پر از دزد است.
وجود هتل مطمئن و رســتوران بهداشتی نیز بر احساس امنیت او موثر اســت. حتی، با این که شاید به نظر نیاید ولی در کشــورهایی که پـول تقلبی در آن‌ها فراوان اســت، عدم اعتماد در گردشــگران دیده می‌شود که این موضوع خود به امنیت روانی گردشگر صدمه وارد می‌کند و البته در کشور ما چنین موضوعی مشکل حادی نیست.
پاکیزگی شـهر، حفاظت از میـراث فرهنگی و طبیعی و احترام به محیط زیســت، از جمله دیگر مواردی هستند که ناخودآگاه گردشــگر را برای احساس امنیت یا عدم احساس امنیت تحت تاثیر قرار می‌دهند.

اکنون متوجه می‌شویم که ایجاد امنیت و ایجاد احساس امنیــت تنها به یک مقوله عدم تهدید نظامی و کمبود جرائم خیابانی بســتگی نـدارد، بلکه موضوع فراتر از این‌هاســت و برایشان باید چاره‌ای مناسب اندیشید.
مـا برای این‌که بتوانیـم از امنیت گردشگری در ایران بـرای جهانیان سـخن بگوییـم، باید از همـه‌ی زوایا به آن توجه کنیم. از نقش تبادلات فرهنگی و معادلات سیاســی و تفکرات اقتصادی، تا نقش نیروی انتظامی و دســت‌اندرکاران گردشــگری و مـردم کوچه و بازار در ایـن میان مهم و قابل بررسی است.

http://www.facebook.com/amordadnameh
/http://www.amordad.net/emag

واژه‌های سره از گویش افغانستانی

ا. ح. اکبری شالچی

آخر و عاقبت خوبی داشتن: انجامِ خوب داشتن
آخرعاقبت: انجام (← دهخـ)
آدامس سنتی: ساجِق/ ساجُق
آدم: مردم (← دهخـ/ پهلـ: mart)
آسفالت کردن: پُختَه کردن
آسفالته (راه): پُختَه/ سَرَکِ قیر
آمپول: سوزن
ابداع: نوآری / nav-ār-ī/ (دهخـ← آردن)
اتاق انتظار: پای‌وازخانَه
اتاق نهارخوری: خانَهٔ نان (دهخـ← خانه)
اتفاق: برابری
اتفاق خوب: خداسازی (دهخـ← خداخواهی شدن)
اثر انگشت دادن: شَست ماندن (دهخـ← ماندن)
اثر انگشت (ِکسی را) گرفتن: شست (ِکسی) را در کاغذ گرفتن
اجاره‌ای: کِرایَه‌یی
اجتماع مردم: انجمن (← دهخـ)
اجتناب ورزیدن: دوری کردن (← دهخـ)
اجرا کردن: در جای کردن
اجّی‌مجّی‌لاترجّی: چَم‌چَم‌چین‌چوقَمْچین (دهخـ← قمچی)
احتوا: دَ بغل داشتن
احتیاط کردن: هوش کردن
احسان: نیکی (← دهخـ)/ کِردَه
احمقانه: لودَگی /lawdag-ī/ (دهخـ← لوده)
اختلاف و دعوا (میان دو یا چند کس): کَشیدَگی
اختیار (ِکسی) را داشتن: زنجیر (کسی) بَه دست (ِکسی) بودن
اخراج کردن: از کار کَشیدن
اخلاق: خوی xōy // (← دهخـ)

اخیراً: نو / naw/ (← دهخـ)
ادا کردن: پوره کردن / pūra kardan/
ادامه داشتن: کَشال بودن
ادامه یافتن: دُمبال شدن
اذیت کردن: آزار دادن (← دهخـ)
ارائه کردن: پیشکَش کردن/ پیش کردن
ارتباط برقرار کردن: تار دواندن
ارتباط داشتن: بستَه بودن (دهخـ← بسته بودن به)/ راه داشتن
ارتباط و رابطه: پَیوند
از این به بعد: باز از این
از این لحظه به بعد: از این باد
از حداکثر خود عبور کردن: از سر گذشتن
از حفظ: ازْ یاد
از رونق انداختن: از بازار انداختن
از طریق اعمال زور: بَه زورِ چوب
از کیسهٔ خلیفه بخشیدن: از دریا آب بخشیدن/ از دریا ماهی بخشیدن
از نظرها غایب گشتن: گُم‌ونیست شدن
ازدحام: شار و ناشور
ازدیاد یافتن: بَلند رفتن
اسارت: گرفتاری (← دهخـ)
اسباب بازی: سامانِ بازی (دهخـ← سامان)/ بازیچَه (← دهخـ)
اسباب منزل: سامانِ خانَه (دهخـ← سامان)
اسباب و اثاثیهٔ خانه: کوچ/ کوچ‌وبار (دهخـ← کوچ)
اسباب‌کشی کردن: کوچ کردن (دهخـ← کوچ کردن)/ کوچ آوُردن
استدعا کردن: دست دَراز کردن
استراحت: آرام (← دهخـ)/ دَم‌راستی/ دَمْ‌گیری (دهخـ← دم گرفتن)
استراحت کردن: دم خود را گرفتن (دهخـ← دم گرفتن)/ دم گرفتن (← دهخـ)/ دَم‌راستی کردن/ آرام کردن/ دَمِ خودَ راست کردن (دهخـ← دم)
استعداد: درون‌مایَه
استعمال کردن: کار گرفتن
استفاده کردن: کار گرفتن
استفراغ کردن: گرداندن/ پس گرداندن
استقامت ورزیدن: استْوار گرفتن (خودَ)
استمنا کردن: شیشَه زدن
اسهال: پیچش (← دهخـ)
اسیر: گرفتار (← دهخـ)
اسیر شدن: زنجیر (بَه کسی) بستَه شدن
اشاره کردن: انگشت دَراز کردن

اشتباه کردن: لَخچیدن (دهخـ← لخشیدن)/ لَخشیدن(← دهخـ)
اشغال شدن: بَند شدن
اصرار: چَلَگی
اضطراب ورزیدن: تپیدن (← دهخـ)
اطراف: دوروپیش / dawr-o-pēš/ گِردوبَر/ گِردوپیش
اطلاعات دادن: آگاهی‌دِهی
اطلاع‌رسانی: آگاهی‌دِهی
اطمینان: دل‌پُری
اعتباری (کارت): پیشْ‌پرداختَه/ پیش‌پرداختَه‌شدَه
اعتراض: پَرخاش
اعتراضی نکردن و ساکت شدن: سر در گریبان خود کردن
اعتقاد: باورمندی/ باوری
اِعمال زور: چوب و سوتَه
اِفتتاح: گُشایش
افتخار: سربلندی (← دهخـ)
افشا کردن: بی‌پردَه ساختن
اقامت: بودوباش/ شووباش / šaw-o-bāš/ (دهخـ← باشیدن)
اقامت داشتن: بودوباش داشتن
اقدام کردن: دستْ شور دادن/ دست و آستین بَرزدن/ دست و آستین را بَردادن/ دست و آستینَه بلند کردن/ بَه روی دِست گرفتن
اقدام کردن: گام برداشتن (← دهخـ)
اکثرِ: بیشترینَه/ بیشترینِ
اُکیِ!: درست است
اما: باز
اما و اگر: اگرمگر (دهخـ← مگر)
امتحان تاریخی خود را دادن: از آزمونِ زمان بیرون شدن
امکانات مهیا گشتن: زمینَه برابر شدن
امورات مادی کسی به گونه‌ای گذشتن: گذارَهٔ زندَه‌گی (ِ کسی) شدن
انتظام: سَر و سِرشتَه
انتها (برنامه): بیخ
انحراف: بیراهی (← دهخـ)/ کجراه/ کجراهی/ کج‌رَوی (← دهخـ)
انحنا: خَمی (← دهخـ)/ کَجْ‌گَردِشی
انسانیت: آدمگری
انشاالله که: باشَه که
اَنعام: بخشش (← دهخـ)/ بخشِشی
اوباش: لُچَک (دهخـ← لچ)
اهمیت ندادن: سادَه گرفتن
ای والله!: دستخوش
ایده‌ای به ذهن کسی رسیدن: گپِ نَو گشتن (در کلَهٔ کسی)
با اشاره فهماندن: دور انداختن
با حضور دل: بَه دلِ خود
با روحیهٔ زیاد: دل‌بالا
با کسی مدارا کردن (با کسی): گذارَه کردن (با کسی)
با لطف: مهربانانَه (دهخـ← مهربانی)
با نیت خوب: از دلِ پاک
با وجودِ: با بودنِ
بادرایت: باسَنجِش
باریکی: ظرافت (← دهخـ)
باسواد: خوانندَه (← دهخـ)
باعث ارتقا (ی کسی) شدن: کَشیدن (کسی رَ)
باعث خجالت: شرم‌ناک
بالاجبار: سَرزوری
بالغ: پُختَه (← دهخـ)
باوقار (آدم): گِرَنگ/ گَرَنگ
بحبوحه: گرماگرم (← دهخـ)
بخیه: کوک / kōk/
بد مطرح کردن: کج بریدن
بداخلاقی: پیشانی‌ترشی
بدشانسی: بدبختی (← دهخـ)
بدعادت: بدآموخت
بدون تعمق: بی‌سنجش (دهخـ← سنجیدن سخن)
بدیمن بودن: شگون خوب نداشتن
بر اساسِ: بَه بنیاد
بر طبقِ: بَر بُنیادِ/ برابر
برطرفْ کردن: دور ساختن (دهخـ← دور کردن)
برعکس: سرچپه / sar-čap-a/
برقرار شدن تماس (تلفن): رُخ شدن
برملا گشتن: رونَما شدن
بطالت: بربادی
بعد: باز (← دهخـ)/ باد
بعداً: باز/ پسان / pas-ān/
بعدازظهر: باز از چاشت (دهخـ← چاشت)
بعدی: دیگر
بعضی: برخی barx-ē //
بکارت: دختری (← دهخـ)
بنابراین: باز
بنا کردن: آباد کردن (دهخـ← آباد کردن: عمارت، عمران)
بنایی: گِلکاری (← دهخـ)
بوی الرحمان کسی بلند شده بودن: آفتاب (ِ کسی) سرِ کوه بودن
به اختیار کسی بودن: بَه دل (ِ کسی) بودن بودن

به استهزا گرفتن: ریشخندی کردن (دهخـ← ریشخند کردن)
به انحراف کشاندن: بَه بیراهَه بردن
به بعد: بَه باز
به تأخیر انداختن: پس انداختن (← دهخـ)
به تعویق افتادن: پس افتادن (← دهخـ)
به تعویق انداختن: پس انداختن (← دهخـ)/ دور پَرتیدن
به جریان افتادن: چالان شدن
به چه علت: از رویِ چی
به حرکت درآوردن: بَه شور آوُردن
به حساب آوردن: شمار کَردن (دهخـ← شمار کردن)
به خاطر: از بودِ/ از بودَهٔ
به خاطر چه: از رویِ چی
به خاطر رضایت خدا: خدا را (← دهخـ)
به دنیا آمدن: پَیدا شدن
به ذهن کسی رسیدن: دَ مغز (ِکسی) آمدن
به سلیقهٔ خود: بَه خوشِ خود
به شدت به سوی خود جذب کردن: گرفتن
به شکرانهٔ: بَه پاس
به شکل ضربدر: چَلیپایی
به شوق آمدن: دِلگرم شدن (← دهخـ)
به صورتِ: در چهرهٔ
به صورت تازه‌ای درآمدن: چهرَهٔ نَو گرفتن
به صورت دیگری درآوردن: بَه دیگر آوردن
به عیادت کسی رفتن: بَه پُرسان (ِکسی) رفتن
به کنترل خود درآوردن: در دست خود آوُردن
به لطف خدا: مهربانیِ خدا (دهخـ← مهربانی)
به مرحلهٔ عمل نرسیدن: روی کاغذ ماندن
به نسبتِ: بَه پیمانَهٔ
به نظرِ: بَه باورِ
بەمقصودنرسیده: ناکام
به وجود آمدن: پَیدا آمدن (دهخـ← پیدا شدن/ دهخـ← آمدن)/ بَه میان آمدن/ پَیدا شدن
به وقوع پیوستن: راست شدن
بەوقوع‌نپیوسته: ناشدَه (← دهخـ)
بی‌ادب: بَدرَوِش (پهلـ duš-rawišn/ ← دهخـ)
بی‌اساس: بی‌بنیاد
بی‌اعتقاد: بی‌باور
بی‌تقصیر: بی‌گناه (← دهخـ)
بی‌توجه: بی‌پَروا (← دهخـ)
بی‌حال: بی‌دَم (دهخـ← دم)
بی‌حدوحساب: گَزاف (← دهخـ)
بی‌خیال: بی‌پروا
بی‌رونق: بی‌نمود (← دهخـ)/ بی‌دَم‌ودود

بی‌سبب: بی‌هیچ / bē-hēč/ bī-hīč/
بی‌سواد: ناخوان (دهخـ← ناخوانا)
بی‌عار: بی‌ننگ
بی‌غیرت: بی‌ننگ (← دهخـ)
بیقراری نارامی: (دهخـ← نارام)
بی‌مسئولیتی: بی‌پُرسانی
بِینی و بین‌الله: خداراستی/ خداوراستی
بی‌وقفه: یَک‌رنگ
پارک: باغ
پالتو: بالاپوش (← فرهنگ نظام)
پررونق: پُرجَنب‌وجوش
پررونق بودن: جوش بودن
پز دادن: سوزنمایی / sōz-nemāy-ī/
پلیدی: مُرداری (← دهخـ/ دهخـ← مردار)
پلیسِ گشت: گَزمه (← دهخـ)
پودر: گَردَه (← دهخـ)
تأسف: اَرمان (← دهخـ)/ افسوس (← دهخـ)
تأسف خوردن: اَفسوس داشتن (← دهخـ)/ دست بَه دندان گزیدن/ هَی‌هَی کردن (دهخـ← هَی)
تأمل: سنجش
تبدیل کردن: بَه دیگر آوردن
تجاوز: دست‌دَرازی (دهخـ)
تجاوز کردن (به کسی): بَه دامن (ِکسی) دست دَراز کردن/ دست انداختن (سر کسی)
تجدید کردن: تازَه ساختن (← دهخـ)/ نَو ساختن
تجدید گشتن: از سرْ نَو شدن (دهخـ← نوش شدن)
تجلیل به عمل آمدن: بزرگداشت شدن
تحصیل‌کرده: خواندَه
تحمل کردن: برداشت کردن (دهخـ← برداشت)
تحمل: برداشت/ ورداشت (← دهخـ)
تحمیل کردن: بار کردن (← دهخـ)
تخطی کردن: پای خودَ کج ماندن (دهخـ← ماندن)
تخفیف: کاهِش (دهخـ/ پهلـ kāhišn)
تخفیف حاصل شدن: کاهش آمدن
تخفیف دادن: کاهَش آوُردن
تخمین: سنجش
تخمین زدن: بَرآوُردن
تدارک: آمادَگی/ آمادَه‌گیری (← دهخـ)
تدارکات: آمادَگی/ آمادَه‌گیری (← دهخـ)
تردید: دودلِه‌گی (دهخـ← دودله‌شدگی)/ دل زدن
ترک کردن: یَک‌سو ماندن (دهخـ← ماندن)/ از سر (ِخود) پس کردن
صیفی‌جات: تَرکاری
تَرَنگ: ساعت: شصت دقیقه

ترور: هِراس/ هِراس‌افکنی
تروریستی: هِراس‌اَفکنانَه
تزریق: پیشْکاری/ پیچْکاری
تسکین یافتن: آرام کردن (پزشکی)
تسلیم شدن: گردن ماندن (دهخـ← گردن نهادن/ دهخـ← ماندن)
تسلیم کردن: سُپاردن (← دهخـ)
تشویش داشتن: رَی زدن/ سَودا زدن (دهخـ← سودا)
تشویش ذهنی: سَودا
تشویش کردن: دغدغَه کردن (دهخـ← دغدغه)/ دل زدن
تصاحب کردن: از خودْ ساختن
تصادم پیدا کردن (با مین): برابر شدن
تصمیم: دل (← دهخـ)
تصویب کردن: پسند کردن
تطبیق دادن: برابَر کردن (دهخـ← برابر کردن)
تطبیق داشتن: سَرخوردن
تعارف کردن (چیزی را): پیش کردن
تعطیل: پَرچَو
تعفن: بویناکی
تعمق کردن: سر در گریبان خود کردن
تعوید: بلاگردان (← دهخـ)
تعویض: آلِش (← دهخـ)
تغذیه: خوراکه
تغییر دادن: گرداندن
تغییرکردن: گشتن (← دهخـ/ پهلـ: gaštan)
تفتیش خانه: خانَه‌پالی (دهخـ← پالیدن)
تفتیش کردن: پالیدن (← دهخـ)||
تفحص: کُنجِ‌وکاو
تقدیم: پیشکَش (← دهخـ)
تقدم داشتن: پیش (از چیزی) بودن
تقدیم کردن: پیش کردن (← دهخـ)
تقدیم کردن (به کسی): سُپُردن/ پیشکَش کردن
تقلب کردن: آب در شیر انداختن
تقلب: نادرستی (← دهخـ)/ فریبکاری
تقلبی: ساختَگی (← دهخـ)
تکمیل کردن: پوره کردن
تلف شدن: از پایْ افتیدن (گاو/ دهخـ← اُفتیدن)
تلقی شدن: گفتَه شدن/ خوانده شدن (دهخـ← خواندن)
تلقی کردن: شُمردن (← دهخـ)/ گرفتن
تمدید کردن: نو کردن
تمسخر: ریشخندی (← دهخـ)
تمنا داشتن (از کسی): آرزومند بودن (از کسی)
تمهیدات: آمادَگی (← دهخـ)
تنقلات: چاشنی (← دهخـ)

توافق: جورآمد
توافق کردن: جور آمدن (دهخـ← آمدن)
توجه: پَروا (← دهخـ)
توجه کردن: هوش داشتن (← دهخـ)/ هوش کردن
توصیه: سفارِش
توضیح: رَوشنی/ روشنگری/ روشنایی / rōšnā-yī / rūšnā-yī //
توضیح دادن: رَوشنی انداختن (دهخـ← روشن کردن)
توطئه کردن: راه‌جوری داشتن/ دام‌شانی
تولرانت: شکیبا (← دهخـ)
تولرانس: شکیبایی (← دهخـ)
تهدید کردن (کسی را): دندان‌خایی کردن (سر کسی) (دهخـ← خاییدن)
تهیه: فراهم‌آوری
ثبات قدم داشتن: اِستاد بودن/ ایستاد بودن
ثلث: یک‌برسه / yak-bar-sē/
جاری (خون): چالان
جاری: رَوان؛ نمونه: سال روان (دهخـ← روان)
جالب: دلچسپ
جاهل: گول (← دهخـ)
جبران کردن: پوره کردن / pūra kard-an/
جریان و قضیه: داستان (← دهخـ)
جریان پیدا کردن: گشتن
جریان داشتن: چالان بودن
جریان نداشتن: ناچَلیدن (دهخـ← چلیدن)
جریمه : تاوان (دهخـ)
جزء (قرآن): پارَه
جزا: پاداشت (← دهخـ)
جسم (آدم): سروجان
جعل کردن: ساختن (← دهخـ)
جعلی: ساختَه (← دهخـ)/ ساختَه‌شدَه
جفاکار: ستمگار
جُک: فَکاهی
جلادهنده: رَوشن‌گر (← دهخـ)
جلد (تفنگ/ کارد/ بالشت/ نوار/ دندان/ آدامس/ کارد/ بالشت/ نوار/ دندان/ آدامس/ سیم برق) پوش/ پُش
جلد کردن (کتاب): پوش کردن
جلو: پیشِ روی / pēš-e rōy/
جلوه بخشیدن: نَمود دادن (دهخـ← نمود)
جلوه دادن: پرداخت دادن/ پرداز دادن (دهخـ← پرداخت)
جلوه کردن: چهرِه کردن
جلویِ: پیشِ
جلویِ: دم روی
جن داشتن: گَرَنگ بودن

جواهرات: گانَه
جهانیْ سپاس کردن: یک دنیا تشکر کردن
جهیزیه: چیز
جیب‌بر: کیسَه‌بُر (← دهخـ)
جیوه: سیماب (← دهخـ)
چارگوشَه: مربع (← دهخـ)
چراغ‌قوه: چراغْدِستی (← دهخـ)
حاتم‌بخشی: شاهْبخشی
حاد (وضعیت) : : نازُک
حاشیه: کَنارَه (← دهخـ)
حاصل شـدن: پَیدا شدن/ خیزیدن/ دِستْیاب شدن (← دهخـ)
حاصل کردن: برداشت کردن (دهخـ← برداشتن حاصل)
حاضرجواب: تیززُبان
حاضرجوابی: زُبانْبازی/ زبان‌درازی
حال دادن (موسیقی/ غذا): فاریدن
حال و حوصله نداشـتن: دَ خوی نبودن dar xōy na-būdan //
حالت تهوع پیدا کردن: دلْ بد شدن
حامی: پشتیبان / pušt-ī-bān/
حتی: تا
حداقلِ مسکن: سَرِپناهی
حداقلِ: کم‌ازکم/ کَمَش
حرارت: تَف (← دهخـ)
حرف خود را عوض کردن: از گپ گشتن
حساس (وقت): باریک
حساس: نازُک (← دهخـ)/ نازک‌دل
حسرت: اَرمان (← دهخـ)
حضور: بودن
حفاری: کَندَنْکاری
حفاری‌کننده: کَندن‌ْکار
حفاظت کردن: گزمَه کردن (دهخـ← گزمه)
حفظ شدن: از یاد شدن
حفظ کردن: از یادْ کردن
حقوق‌دانِ: قانون‌دان (← دهخـ)
حکاک: کَندنْکار
حکاکی: کَندَنْکاری
حل شدن (نمک در آب): آب شدن
حل شـدن)مشـکل(: گُشـایش پَیدا شـدن (دهخـ← گشایش)
حلالی طلبیدن: بخشش گرفتن
حلزون: گُوَک (جانور)
حلقه: چله / čela/
حماقت: لَودَگی /lawdag-ī / (دهخـ← لوده)

حمام آفتاب گرفتن: آفتاب دادن
حمایت: پشتی / pušt/-ī
الحمدالله: مهربانی خداسـت (معمولاً پاسخ احوال‌پرسی/ دهخـ← مهربانی)
حمل بار: بارْچالانی / bār-čāl-ān-ī/
حواس: هوش
حواس‌پرت: هوشْپَرَک
حواس (خود را) جمع کردن: هوش کردن/ هوش (ِ خودَ دَ سر گرفتن/ هوش خودَ گرفتن
حـواس خود را روی چیزی متمرکـز کردن: هوش خودَ سون (ِ چیزی) گرفتن
حواس (ِ کسی را) پرت کردن: پریشان ساختن (کسی رَ)
حوصله: شیمَه
حوله: دستْپاک/ دس‌پاک
حولهٔ حمام: جانْپاک (دهخـ← جان)
حولهٔ صورت: روپاک (← دهخـ)
حیف و میل: تَرت‌وفَرت
خارجی: بیرونی (← دهخـ/ پهلـ kībērūn)
خاطر: دل (← دهخـ)
خاطرات: یادها (دهخـ← یاد)
خاطر مشوش داشتن: دلْ پریشان داشتن
خاطره: یاد (← دهخـ)
خال حکم (ورق‌بازی): رنگ
خجالت کشیدن: سر (ِ کسی) خم شدن/ شرم خوردن
خدا نصیبتان نکند: خدا نشان ندَه (دعا)
خروج: بیرون‌رفت
خسارت: تاوان (← دهخـ)
خسارت دیدن: تاوانی شدن (دهخـ← تاوان)
خست ورزیدن: سختی کردن (دهخـ← سخت)
خسوف: مهتاب‌گرفتکی (دهخـ← مهتاب)
خسوف شدن: مهتاب را سایَه گرفتن (دهخـ← مهتاب)
خسیس (← دهخـ)
خشن: زمخت (← دهخـ)
خشونت: درشتی (← دهخـ)
خفقان شدید حاکم بودن: کَلَهٔ خودَ بالا آوردَه نتُوانستن
خلاف کردن: بیراهی کردن (دهخـ← بیراه)
خلق شدن: پَیدا شدن
خلل وارد کردن: سنگ انداختن (← دهخـ)
خلیفه: جای‌نشین (← دهخـ)
خوش‌شانس: خوشبخت (← دهخـ)
خوش‌معامله: خوشْسوَدا (← دهخـ)
خیاط: کالادوز (دهخـ← کالا)
خیالاتی: سَودایی
خیر پیش: پیشِ رویتان خوبی

خیلی عالی و بی‌نقص: گُل‌وگلزار
خیلی عزیز: بازارِ قند (خطاب)/ بازارِ گل (خطاب)
داخل کردن: درون کردن
داوطلب شدن: دست (ِ کسی) بالا شدن
دایر کردن: سرِ پا اِستاد کردن
دایر نگه داشتن: سرِ پا نگاه داشتن
دباغی: چرم‌سازی (← دهخـ)/ چَلَنگری
در رویاهای طلایی بودن: خواب زرین دیدن
در رویاهای کمونیستی بودن: خوابای سرخ دیدن (سیاست)
در صلح و صفا: بَه خوبی
در ضمنِ: در لابَلایِ/ در لایِ/ لابَلایِ
در طولِ: در دَرازایِ
در مقایِسه با: بَه پِیمانَهٔ
در واقع: براستی (← دهخـ)
در وهلهٔ ثانی: بارِ دوم
درج کردن (نوشته‌ای را در جریده‌ای): گرفتن
دعوا: جنگ (← دهخـ)
دعوامرافعه: دَنگَلَه
دعوای جزئی: زَدَنَک
دعوای لفظی: جنگِ زَبانی (دهخـ← جنگ).
دفعه: دِست/ گَشت
دفن کردن: گور کردن (← دهخـ)
دقیق: باریک (← دهخـ)/ باریک‌بین (← دهخـ)
دمدمی/ دمدمی‌مزاج: دوشودل / du-šaw-del/
دوام: پایَه‌داری
دیش: بشقاب، کاسه (انگلـ dish)
ذاتی: خداداد (← دهخـ)
ذکر: یادآوری (← دهخـ)
ذکر کردن: یاد کردن (دهخـ← یاد کردن)/ یادآوری کردن
ذوق کردن: دل (ِ کسی) جوش زدن
رابطه: بستَگی (دهخـ← بستگی)
راه‌ورسم: راه (← دهخـ)
رأی: رای rāy // (← دهخـ)
رحم: زیرایِ دل (در زبان زنان)
ردّ شدن (در امتحان): ناکام ماندن
ردّی (در امتحان): ناکامی
رشوه دادن: شکم دادن (دهخـ← شَکم)
رضایت: خوشی (← دهخـ)
رطوبت: تَری‌ونمی (دهخـ← تری/ دهخـ← نمی)
رفوزه: ناکام
رقابت: هم‌چشمی (← دهخـ)
رقص: بازی

رمضان: ماهِ روزَه (← دهخـ)
رواج و اعتبار نداشتن (پول/ سکه/ گواهینامه): ناچَلیدن (دهخـ← چَلیدن)
رونق: رنگ‌ورخ/ آب‌ورنگ/ رنگینی (دهخـ← رنگین)
رونق اقتصادی: بازار
رونق بخشیدن: رنگین ساختن (چیزی رَا) (دهخـ← رنگین کردن)
رونق یافتن: رنگ‌ورخ گرفتن
رهن: گرو (← دهخـ)
زبان (کسی) قاصر بودن: زُبان (ِ کسی) خُردی کردن
زحمت کشیدن: خواری داشتن
زحمت: خواری
زکام: ریزش (← دهخـ)
زیاد شدن: بسیار شدن
زیپ: زنجیر
ژست آمدن: ساختن (خودَ)
سازمان تغذیهٔ جهانی: سازمان خوراکهٔ جهان
ساکنِ جایی: باشندَه (← دهخـ)
سالنِ انتظار: پایِ‌وازخانَه
سبقت گرفتن: پیشی جستن (← دهخـ)/ پیشَکان زدن
سبیل: بُروت (← دهخـ)
سجاده: جایِ‌نماز/ جایِ‌نمازی (دهخـ← جانماز)
سحرخیزی: پِگَه‌خیزی
سدّ: بند
سروصدا: دَنگْ‌دَنگ (← دهخـ)
سرووضع: سروپای / sar-o-pāy/
سطحی: رویکی / rōy-ak-ī/
سقف دهان: کام بالا (دهخـ← کام)
سکوت: خاموشی xāmōš-ī // آرامی/ خموشی (← دهخـ)
سمّ‌شناسی: زهرشناسی
سمّی: زَهری
سوء تغذیه: کم‌خوراکی
سهم کسی از چیزی: رَسَد (← دهخـ)
سهولت: آسانی
شانس آوردن: بختْ یاری کردن
شانس: خوشبختی
شایع گشتن: آوازَه شدن
شایعه پراکندن: آوازه انداختن (دهخـ← آوازه)
شایعه: آوازَه (← دهخـ)/ آوازَه و دروازَه (دهخـ← آوازه)/ شُک‌شُک/ شُک‌شُکی
شجاعت: دلیری
شدت (باران): زور zōr //
شدّت گرفتن (بیماری): زور شدن

شدت گرفتن: زور کردن (← دهخـ)
شدید: زورآور
شر به پا کردن: آتِش بَه خانهٔ زنبور زدن
شعر: سرود
شفاهی: زُبانی (دهخـ← زَبانی)
شفیع: روی‌دار
شک کردن: دودِلَه شدن (← دهخـ)/ دل زدن
شوق زیاد داشتن: تپیدن (دهخـ)
شیک: خوش‌نما (لوازم خانه)
شیمی: کیمیا (← دهخـ)
شیمیمسیت: کیمیادان (دهخـ← کیمیا)
صاحب شدن: از آنِ خود کَردن/ از خودْ کردن
صاحب‌مرده: مَردَه‌دار
صادق: راستَک/ راستْکار (← دهخـ)
صبحانه خوردن: ناشْتا کردن
صبحانه: ناشْتا/ چاشت
صبر کردن: باشیدن (دهخـ← باشیدن: توقف کردن)
صبور: شکیبا (← دهخـ)
صحیح‌وسالم: سَرْدرست
صدا درآوردن: آواز کَشیدن
صرف (دستور زبان): گَردان
صرف کردن (دستور زبان): گَردان کردن
صفرا: زَردَه (← دهخـ/ پهلـ: zahrak)
صلیب: چَلیپا (← دهخـ)
صورت: دیدار (← دهخـ)
صورت بخشیدن (به کار): چِهره دادن
ضایع شدن: برباد‌ی
ضایع‌شده: برباد (← دهخـ)
ضرب‌المثل: مَتَل
ضربدر: چَلیپا (← دهخـ)
ضربه: وار
ضربه زدن: وار کردن
ضروری: دَرکار (دهخـ ← بکار)/ بَکار (← دهخـ)
ضروری بودن: کار بودن (دهخـ← به‌کار بودن)
ضعف جسمانی: کم‌شیمَگی
ضعیفه: سیاسَر (تحقیرآمیز)
ضمّه: پیش / pēš/ پیش
طاق زدن: آلِش کردن (دهخـ← آلش)
طبق: تَبَنگ
طحال: سپُرزَه (دهخـ← سپرز/ پهلـ: spurz)
طرفدار: پشتیبان / pušt-ī-bān/ (سیاست)
طرفداری کردن (از کسی): پُشتی (کسی رَ) کردن
طرفداری: پشتی/ pušt/-ī (پهلـ: puštīh)
طلوع کردن: آفتاب برآمدن (دهخـ← برآمدن)

طلوع: آفتاب برآمدن (دهخـ← آفتاب/ دهخـ← برآمدن)
طول: دَرازی (← دهخـ)
طولانی: دَراز (← دهخـ)/ دیر
طول کشیدن: دیر شدن (← دهخـ)
طولانی کردن: کَشال دادن (دهخـ← کشاله)
ظاهر: رونَما
ظاهر شدن: رونَما شدن
ظرافت و نزاکت: نازنینی (← دهخـ)
ظریف: نازُک (← دهخـ)/ باریک (← دهخـ)
ظهر: چاشت (← دهخـ)/ چاشتِ روز/ پیشین (← دهخـ)
ظهور کردن: بَرآمدن (← دهخـ)
ظهور یافتن: رونَما شدن
عابر: راهگذر (← دهخـ)
عادت کردن: آمُختَه شدن (دهخـ← آمخته)/ آموختن
عادی: آموختَه
عازم: رَوان (دهخـ← روان)
عازم بودن: راهی بودن (دهخـ← راهی)
عاشق: گرفتار (← دهخـ)
عاشقی: گرفتاری (دهخـ← گرفتار)
عاقبت: انجام (← دهخـ)
عجله کردن: زود بودن
عدم موفقیت: ناکامی (← دهخـ)
عرض: بَر (← دهخـ)
عریض: بَردار (دهخـ← بر)
عزل شدن: سُبُک‌دوش شدن (دهخـ← سبک‌دوش)
عزل: سُبُک‌دوشی (دهخـ← سبک‌دوش)/ برکناری (← دهخـ)
عزمْ جزم کردن: کمرَ بستَه کردن (دهخـ← کمر بستن)
عزیز: شیرین (← دهخـ)
عزیزم: بازار گُل من (خطاب)/ بازارِ من (خطاب)/ جانِ من (خطاب)/ قندِ گُلم (دهخـ← گل)
عسلی (تخم‌مرغ): نیم‌بند (← دهخـ)
عشا (نماز): خفتن: (← دهخـ)
عصاره (میوه): شیرَه
عصبانی: جگرخون
عصبانیت: جگرخونی
عصر شدن: دیگرَکی شدن (دهخـ← نماز دیگر)
عصر: دیگر (دهخـ← نماز دیگر)
عقب افتادن (ساعت): پس ماندن
عقب افتادن: پسمان شدن
عقب رفتن: پس گشتن
عقب‌افتادگی: پَسمانی
عقب‌افتادگی (پرداخت پول): پَس‌مان
عقب‌افتاده: پسماندَه (← دهخـ)

عقب‌عقبکی: پَسَکی
عقب‌نشینی کردن: پس شِستن/ پَس‌جَستن
عقداللسان شدن (علوم غریبه): زُبان‌گویی (ِ کسی) بسته شدن
عقده: کوفتِ دل (دهخـ← کوفت)
علاج پیدا کردن: چارَه شدن (← دهخـ)
علاقمند (هنرمند/ رشته): خوشْدار
علاقه: دلچسبی/ دِلچسپی (دهخـ← دلچسب)
علاقه داشتن: دلچسپیِ داشتن
علت اصلی مسئله: سر کَلاوَه
علناً: آشکارا (پهلـ: āškārīhā)
عمداً: به دستَه (دهخـ← دستی)/ دیدَه و دانِستَه
عمل: کِرتَه
عمله: مَزدور (دهخـ← مُزدور)
عمو: کاکا (← دهخـ)
عناد: بدبینی/ بدبینشی
عود (بیماری): برگشت
عودت‌کننده: بازگشتْکِنندَه
عوض شدن: دیگر شدن (دهخـ← دیگر شدن)
عوض کردن: آلِش (← دهخـ)/ گرداندن
غرامت: تاوان (← دهخـ)
غروب: آفتاب نشستن (دهخـ← آفتاب)/ آفتابْنِشست (دهخـ← آفتاب)
غریب: بیگانَه (← دهخـ)
غواص آب‌باز
غیبت: بدگویی (دهخـ)/ پشتِ‌سرگویی/ گپ‌گویی
غیراکتسابی: خداداد (← دهخـ)
غیرعلنی بودن: پشتِ پردَه بودن
غیرمجاز: نارَوا (← دهخـ)
غیرممکن: ناشُد (دهخـ← ناشدن)/ ناشدنی (← دهخـ)
غیره و غیره: دیگر و دیگر
فاصله: دوری (← دهخـ/ پهلـ dūrī)
فاصله گرفتن: دوری گرفتن (دهخـ← دوری گزیدن)
فاضلاب: پس‌آب/ پَساوَه
فدایی: سرسپردَه
فرِ اجاق‌گاز: داش
فراق: دوری (← دهخـ)
فرصت: روز (← دهخـ)
فرصت دادن: وار دادن
فرصت را از دست دادن: روز خودَ گم کردن
فرصت شغلی: جایِ کار
فرقی نداشتن: برابر بودن
فعله: مَزدور (دهخـ← مُزدور)
فکر و خیال: سَروسَودا (دهخـ← سودا)

فکر و ذکر: سَودا
فوت کردن: گذشتن (← دهخـ/ پهلـ vitaštan)
فوراً: دِستی/ رَو
فهمیدن: دانِستن (← دهخـ)
فهمیده: دانستَه (آدم/ ← دهخـ)
قائم‌مقام: جای‌نشین (← دهخـ)
قاتل: خونْ‌کار
قاطعیت: بُرش (← دهخـ)
قبلاً: پیشترَک pēš-tar-ak //
قحطی بودن: دمبِ موش سَفید نشدن
قدرت: شیمه
قرائت: خوانِش
قرائت کردن: بَه خوانِش گرفتن
قرعه: پِشْک (← دهخـ)
قرمز: سرخ
قرمز به نظر آمدن (چشم): سرخ زدن
قصور کردن: کم‌رَسی کردن
قضیه: داستان (← دهخـ)
قطع کردن: سُکْلاندن/ بُسکُلیدن/ سُکلیدن (دهخـ← سِکُلیدن)
قطعه: پُرزَه
قلاب: چَنگَک (← دهخـ)
قلاب ماهی‌گیری: چَنگَکِ ماهی
قلب: دل (← دهخـ)
قلباً: ازْ دل
قلیان: چلم č/ elam čelem (دهخـ← چَلَم)
قوت لایموت: یَک لبِ نان
قوس برداشتن: کمانی شدن (دهخـ← کمانی)
قول: زبان (دهخـ← زبان دادن)
قول دادن: زُبان دادن (← دهخـ)/ زُبان کردن
قوی: زورآور (← دهخـ)
قیاسِ مع‌الفارق: دِه کجا و دَرختا کجا (منطق)
قیافتا: از چهرِه
قیافه گرفتن: پیشانیْ ترش کردن/ چِهرِه (ۂ خودَ) کَشیدن
کاپوت: پُقانَه
کاسبی: دکانْ‌داری (← دهخـ)
کاملِ: پورَه (پهلـ: pur/ ← دهخـ)
کاملاً: پورَه (پهلـ: pur/ ← دهخـ)
کامل شدن: بود شدن
کاندم: پُقانَه
کبریت: گوگرد (← دهخـ)
کثیف: ناپاک (← دهخـ)
کسب کردن: از آنِ خود ساختن
کفایت کردن: بس کردن، (← دهخـ)

کلیه: گُردَه (← دهخـ)
کمپین کردن: شمشیر زدن
کمک: دستگیری (← دهخـ)
کنایه‌آمیز: پالودار (دهخـ← سخن پهلودار)
کُندم: پُقانَه
کنترلِ خود را از دست ندادن: گرفتن (خودَ)
کوچ‌کشی: اسباب‌کشی (دهخـ← کوچ کردن)
گل محمدی: گُلِ گلاب (← دهخـ)
گیومه: ناخُنَک
لازم: دَرکار (دهخـ ← بکار)/ بَکار (← دهخـ)
لازم بودن: کار بودن (دهخـ← به‌کار بودن)
لازم داشتن: به کار داشتن
لازم شدن: کار شدن (دهخـ← به کار بودن)
لاک: رنگ ناخن (آرایش)
لباس: جامَه (← دهخـ/ پهلـ jāmak)
لباس‌فروشی: رخت‌فروشی
لذت: خوشی (← دهخـ)/ مزَه (← دهخـ)
لطافت: نرمی (← دهخـ)/ نازُکی (← دهخـ)
لطف: مهربانی (← دهخـ)/ نَوازش (← دهخـ)
لطف داشـتن: مهربان بودن (دهخـ← مهربان/ بیشتر به گونهٔ «مهربان استید» گفته می‌شود.)
لطف کردن: نوازش دادن (دهخـ← نوازش)
لطف کنید! (امر) : مهربانی!
لطف کنید! (بسیار مؤدبانه): مهربانی بفرمایین (دهخـ← مهربانی)
لطیف: نازُک (← دهخـ)
لطیفه: فَکاهی
لم‌یزرع: خارَه (←دهخـ)
لوازم آرایش: سامانِ آرایش (دهخـ← سامان)
لوازم یدکی: پُرزَه
لوازم: سامان (← دهخـ)
مؤنث: زن‌زاد (کمی تحقیرآمیز/ دهخـ← زاد)
ماجرا: سرگُذشت (← دهخـ)/ سخن
مارک (کالا): نشانَه
مال: داشتَه (← دهخـ)
مال خود کردن: از آنِ خود ساختن/ از خودْ ساختن
مال (ِ کسی) شدن: ازَ (کسی) شدن
مانع (ِ کسی) گشتن: خارِ سرِ راه شدن
ماهر: زَبَردست (← دهخـ)
مبارزه کردن: شمشیر زدن
مبتدی: نَوکار (← دهخـ)
مبتذل: بازاری (← دهخـ)
مبتلا: سردُچار
مبصر کلاس: کِفتان

متأسف شدن: افسوس کردن (دهخـ← افسوس)
متحد شدن: یَک مُشت شدن/ دست بَه هم دادن/ دست خود را یَکی کردن/ دسـت دادن (با هم/ همراهِ هم)/ یَکْ‌آواز شـدن (دهخـ← هم‌آواز)/ یَک‌جا شـدن/ یَک‌دِسـت شدن ، (دهخـ← یکدست)
متحد کردن: بَه هم آوُردن
مترجم: تَرجُمان (← دهخـ/ پهلـ targamān)
متصل: پَیوستَه (← دهخـ/ پهلـ patvastak)
متصل بودن: پیوست شدن
متعادل (دما): برابر
متعفن: بوی‌ناک (← دهخـ)
متفق: یَکدِل (← دهخـ)
متقلب: فِریبکار (← دهخـ)/ ساختَه‌کار
متورم: بادی (دهخـ← باد)
متوقف شدن: بازماندن (← دهخـ)
متوقف شدن: بند ماندن
متوقف کردن (موزیک): بند کردن
مثانهٔ جانور: پُقانَه
مجبوراً: سَرزوری
مجدداً: نو / naw/ (← دهخـ)
مجرب: پُختَه‌کار
مجسمه: پَیکَرَه
مجسمه‌ساز: پَیکرتراش (← دهخـ)
محاصره: کمربندی
محافظت: پیره /payra / (دهخـ← پهره)/ هوش‌وانی
محبت: دوستی (← دهخـ/ پهلـ dōstīh)
محتوا: داشتَه (← دهخـ)
محتویات: داشتَه‌ها
محرقه (بیماری): تب کلان
محروم شدن (از چیزی): بازماندن (← دهخـ)
محروم ماندن: دور ماندن/ پس ماندن
محسود: خارِ چشم
محصول (کشاورزی): پَیداوار
محصول زراعی: کِشت (← دهخـ)
محکم: استوار /ustovār /estevār /ostvār //
محکم: شَخ
محکم‌کاری: پُختَه‌کاری
محله: گُذر
محلی: گذری
مختصرمفید: یَکی‌وپُختَه
مخفیانه: در زیرِ پردَه
مدّ (دریا/ رود): آب‌خیزی
مداخله: دست‌دَرازی/ دست‌اندازی
مداخله کردن: دِست زدن

مدال: گردن‌آویز
مدفون شدن: زیرِ خاک گردیدن
مذکر (آدم): مَردینَه (← دهخـ)
مراجع: پای‌واز
مراجعه‌کننده: پای‌واز
مراعات (کسی را) کردن: چهرِه (ۀ کسی) رَ دیدن
مراقبت کردن: نگاه کردن (← دهخـ)
مراقبت و محافظت (راه): بازنگهداری
مربوط دانستن (به خود): گرفتن (دَ خود)
مردد: دودله du-del-a // (← دهخـ)
مردود: ناکام
مرض جسمانی: تن‌دردی (پزشکی)
مرفه: خوب‌گذارَه
مرهم: تَربند (← دهخـ)
مزاحم و مخل: (توهین‌آمیز)زَخِ بلوط
مزنّه کردن: انداز کردن
مسئولیت به عهده گرفتن: گردن خودَ بِستَه کردن
مستأجر: کرایه‌نشین
مستقیم: راست (← دهخـ)
مستقیماً: راست/ راستْ‌راست
مسخره‌بازی: ریشخندی
مسدود گشتن (خیابان/ رگ): بَند شدن
مسموم: زهرآلود زهرناک (← دهخـ/ پهلـ zahrōmand)/ زهرآگین/ زهرآلود/ زهردار (← دهخـ)
مشاهدات عینی: چشم‌دیدها
مشغول: کَلاوَنگ
مشوش: سَودایی
مشهور: نامی (← دهخـ)
مشهور بودن: نام داشتن (دهخـ← نام)
مصاحبه: گفت‌وشنود/ گفت‌وشنید (← دهخـ)
مصادف شدن: برابر شدن
مصرّ: پافشار
مصرع: پارَه (شعر)
مصرف کردن (دارو را): گرفتن
مصمم نبودن: دل (کِسی) خام بودن
مصنوعی: ساختَه (← دهخـ)/ ساختگی
مضایقه کردن: کمی آمدن/ کمی شدن
مضطرب شدن: سرخ‌وزرد ساختن (خودَ)
مطابِق: برابر
مطابق با: برابَر با
مطابق با خواست کسی بودن: بَه دل (کِسی) بودن بودن
مطابق با قانون (حقوق): قانونمند
مطابق بودن: سَر خوردن
مطالبه: خواست (← دهخـ)

مطالعه: خوانِش
مطبوع افتادن (موسیقی/ غذا): فاریدن
مطرح شدن: در مَیدان اَفتیدن (دهخـ← اُفتیدن)
مطرح شدن (موضوعی): گپ (چیزی) بالا شدن (دهخـ← گپ)
مطرح کردن: در مَیدان پَرتیدن
مطلب: سخن
مطلب اصلی صحبت را شروع کردن: سَرِ گپ آمدن
مطمئن: دل‌پُر
مطمئن بودن: باور داشتن (← دهخـ)/ دل (کِسی) پُر بودن
مطهر: نمازی (← دهخـ)
معافیت: بَخشودَگی (دهخـ← بخشودگی)
معاند: بدبین
معاون اول: دستِ راست
معتبر (آدم) : روی‌دار
معتقد: باورمند
معدوم‌الاثر: ناپدید (← دهخـ)
معدوم‌الأثر بودن: گُم بودن
معذرت: بخشش
معرفی کردن: آشنایی بخشیدن/ شِناختاندن
معرکه: هَنگامَه (← دهخـ)
معزول شدن: پس کلاه خود رفتن
معزول کردن (کَسی را): از کار کشیدن
معطل: پَرچَو
معقول بودن: بَه سُر برابر بودن
معلوم شدن: پَیدا شدن (← دهخـ)
معمولاً: بیشترینَه
معمولی (آدم): سادَه و پیادَه (دهخـ← پیاده)
مفتخر: رویْ‌سرخ (دهخـ← سرخ‌روی)
مقام عالی: بالاجای
مقاومت: پایَه‌داری
مقایسه: سنجش (← دهخـ)
مقایسه کردن: برابر کردن (دهخـ← برابر کردن)/ برابری کردن/ سَر دادن
مقدار زیادی (از چیزی): یَک دامن (دهخـ← یک دامن اشک ریختن)
مقصر: گُناکار (دهخـ← گنا/ دهخـ← گناه‌کار)/ گناهدار/ گناهکار (← دهخـ)/ گنه‌گار
مقصود: دل (← دهخـ)
مقعد: بُن (← دهخـ)
مقیاس: پَیمانَه (← دهخـ)
مقیم: باشِندَه (← دهخـ)
مقیم بودن (در جایی): جاگزین بودن

مکانیک: بستَه‌کار
ملاقات حضوری کردن: از نزدیک دیدن
ممتاز: بالانشین (← دهخـ)
ممتد: کِشال
ممکن: شُد
ممکن نبودن: شُد نداشتن/ شُد نشدن
مناسب کسی بودن: زیبیدن
مناسب: بَجا (← دهخـ)
مناسبت: پَیوند (← فهرست ولف)
منافقانه: ساختَگی
منبع: چشمه (← دهخـ)
منحرف: بدراه (دهخـ← بدراه)/ بد و بیراه (آدم)
منحرف بودن: کج‌راهی
منحرف شـدن: بیراهی کردن (دهخـ← بیراه گردانیدن)/ بیراهَه رفتن/ بَه بد را رفتن/ بَه بیراهَه رفتن/ کج شدن
منصرف ساختن : گرداندن
منطبق: برابر
منظور: دل (← دهخـ)/ گپ دل
منفجر شدن: کَفیدن (← دهخـ)
منفور: خارِ چشم
موات (زمین): خوارَه
مواجهه: سردُچار
مواد غذایی خوراکه
مواظب بودن: هوش کردن/ دیدن
مواظب (ِخود) بودن: هوش (ِخودَ) دَ سر گرفتن
موجود زنده: زندَه‌جان/ جُمبِندَه
مورد علاقه: دِلچسپ (دهخـ← دلچسب)
مورد مؤاخذه قرار گرفتن: پُرسان شدن
مورد نفرت: خارِ چشم
موضوع: سخن
موفق: کامگار (← دهخـ)
موقت: گذری
مونتاژ: بستَه‌کاری
مونتاژ کردن (فیلم): پَیوند کردن
مونتاژکننده: بستَه‌کار
مهلت دادن: وار دادن
مهم بودن: ارزش داشتن
ناجایز: نارَوا (← دهخـ)
نادر: کمْ‌یافت
ناراحت: آزردَه (← دهخـ)/ دِلْ‌آزردَه (← دهخـ)
ناراحت شدن: کَفیدن
ناراحت کردن: دِلْ‌آزردَه ساختن (دهخـ← دل‌آزرده)
نارضایتی: ناخوشْ‌آیی
ناظر: بالابین

ناموفق: ناکام (← دهخـ)
نبش قبر: کاوُش (دهخـ← کاوِش)
نتیجه: انجام (پهلـ: anjāmiš)
نجاست: مُرداری (← دهخـ)
نشریه: جَریدَه (← دهخـ)
نصب کردن (توری به پنجره): بند کردن
نصف کردن: نیم کردن
نصیب: بَخچ
نظارت: بالابینی
نظافت: پاک‌کاری/ پاکاری
نظر: نَگاه (دهخـ← نِگاه)/ راه (← دهخـ)
نفخ معده: دَمِش (← دهخـ)
نقاشی: رنگ‌کاری (← دهخـ)
نقره‌ای (رنگ): سیمابی (← دهخـ)
نقصان: کَمبوت/ کمبود
نقصان پیدا شدن: کمی آمدن/ کمی شدن
نقطه‌ضعـف کسـی را تحریـک کردن: بَـه رگِ خواب (ِکسی) نشتر زدن
نوبت: دِست
نور: رَوشنی/ روشَـنا (← دهخـ)/ روشنایی / rōšnā-yī // rūšnā-yī (دهخـ← رَوشَنایی)
نوع: رنگ
نهار: چاشت (← دهخـ)
واجب شدن: کار شدن (دهخـ← به کار بودن)
وارد بودن (در کار): دِسترَسی داشتن
واضح شدن: پَیدا شدن
واضح کردن: آفتابی ساختن
واقعاً که: راستی که (دهخـ← راستی)
واقعاً: بَراستی/ راستی
واقعه: پیشامد
واقعیت امر: راستِ گپ
واقعیت: راستی (← دهخـ)/ راست (← دهخـ)
واقعهٔ اتفاق‌افتاده: شدنی
واکس (کفش): رنگ
وجود: هست‌وبود (← دهخـ)
وحشی: جنگلی (دهخـ)
ورطه: گرداب (← دهخـ)
ورید: سیاه‌رَگ (← دهخـ)
وسع مالی داشتن: زور (ِکسی) کَشیدن
وسیله: افزار (← دهخـ)
وصل کردن: بند کردن
وصلت کردن: خویشی کردن (دهخـ← خویشی)
وضعیت: روزوحال (دهخـ← حال‌وروز)
وضعیت مادی (ِکسی): روز و روزگار

وضو: دَستْنَماز/ دِستْنِماز (← دهخـ)
وضوح: روشنایی rōšnā-yī /rūšnā-yī //
وظیفهٔ کسی بودن: بَه (کسی) بودن
وعده کردن: زبان دادن (← دهخـ)
وعده: زبان (دهخـ← زبان دادن)
وقت تلف کردن: روزگُمی داشتن (دهخـ← روز)/ روز خودَ گم کردن
وقت عصر: دیگرَکی (دهخـ← نماز دیگر)
وقت کسی را هدر دادن: روز (ِکسی رَ) بیگا ساختن (دهخـ← بیگاه)
هدر دادن: در آب انداختن
هدر رفتن: بربادی
هدف: نِشان (← دهخـ)/ نشانَه
هدیه کردن: بخشش کردن
هلاکت: بربادی
هلیکوپتر: چَرخَکی
هم‌شکل بودن: چِهره دادن
یرقان: زردی (بیماری/ ← دهخـ)
یرقان نوع B (بیماری): زردیْسیا
بعضی وقت‌ها: گاهْگاه (← دهخـ)
یک دنیا تشکر: جهانیْ سپاس/ یَک جهان سِپاس

http://tarikhema.ir
تاریخ و تمدن جهان باستان

نام‌های خاص و کارکردهای جامعه‌شناختی در گاتها

نویسنده: یزدان صفایی

گات‌ها به عنوان سروده‌های زرتشت سپیتمان، کهن‌ترین بخش اوستا از نظر دستور زبان به کار رفته در آن به شمار می‌آید. در این سروده‌های مقدس، شمار اندکی نام خاص باقی مانده است. هدف این مقاله، شناساندن و ارائه‌ی این نام‌ها و برخی نام‌های عمومی دیگر خواهد بود و از این طریق، کارکردهای جامعه‌شناختیِ گات‌ها مورد شناسایی و بررسی قرار گیرد.

طبیعتاً نام «زرتشت» بیش از دیگر نام‌ها در گات‌ها تکرار شده است. در مجموع ۱۴ بار در بند ۸ از هات ۲۹، بندهای ۸ و ۱۶ از هات ۴۳، بندهای ۱۳ و ۱۴ و ۱۹ از هات ۴۶، بند ۱۲ از هات ۴۹، بند ۶ از هات ۵۰، بندهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۵ از هات ۵۱، و همچنین بندهای ۱ و ۲ و ۳ از هات ۵۳، نام این پیامبر در این کتاب دینی آورده شده است.

در بند ۸ از هات ۴۳، زرتشت، «دشمن سرسخن دُروَندان و پناه نیرومند اشونان» نامیده شده که مشخصاً یک خویشکاری اجتماعی برای او به شمار می‌آمده است.

زرتشت در بند ۱۴ هات ۴۶، «مغ بزرگ» خوانده شده است. چنین برمی‌آید که او رئیس طبقه‌ای دینی بوده که چنین مقامی را مغ بزرگ می‌خوانده‌اند.

زرتشت در بند ۱۲ از هات ۵۱، در برابر «فریفتگان راه کوی» قرار گرفته است. در واقع فریب خوردگیِ این گروه، باعث ناخشنودی زرتشت شده است و از اینجا می‌توان کنش و واکنش‌های اجتماعی را در پیوند با دین‌آوری زرتشت شناسایی کرد.

در بند ۱۵ از همین هات، زرتشت به گروهی از مردم به نام «مگونان» [=مغان] نوید رستگاری داده است.

در بند یکم هات ۵۳ از زندگی خوش زرتشت و دین‌آموزیِ آنان که روزگاری با وی سرِ ستیز داشته‌اند، سخن رفته است. کنش‌های اجتماعی ناشیِ از دین‌آوری زرتشت بار دیگر در این‌جا خودش را نشان می‌دهد. این برهم‌کنش‌های اجتماعی ناشی از دین، در بند دوم همین هات، نمایانده می‌شود چرا که گفته می‌شود گشتاسب شاه؛ به دین زرتشت گرویده است. گرویدن یک شاه به دین، اجتماعی‌ترین پدیده‌ی ممکن در دلِ یک متن دینی است.

تنها یک بار نام پوروچیستا در گات‌ها آورده می‌شود و این درست هم‌زمان است با واپسین باری که نام زرتشت در گات‌ها آورده می‌شود. (هات ۵۳، بند ۳) پوروچیستا همراه با نام خانوادگی‌اش و به عنوان جوان‌ترین دختر زرتشت خوانده شده است. در ادامه (بندهای ۴ به بعد) درباره‌ی زناشویی او سخن می‌رود. پیوند زناشویی یکی دیگر از مناسبات اجتماعی است که به واسطه‌ی آمدنِ نام‌های خاص، در گات‌ها مورد گفتگو قرار گرفته است و به این بهانه، زرتشت همه‌ی دوشیزگان و جوانان را مورد پند و اندرز قرار می‌دهد.

نام فرشوشتر به عنوان یکی از نخستین پذیرندگان دین و پدرزن زرتشت در چند بند آورده شده است. بند ۸ از هات ۲۸، بند ۱۶ از هات ۴۶، بند ۸ از هات ۴۹، بند ۱۷ از هات ۵۱، و بند ۲ از هات ۵۳، بندهایی هستند که نام او را در بر دارند. نام خانوادگی او (هوگو) نیز گاهی آورده شده است. این نام خانوادگی در مورد جاماسب نیز به کار می‌رود. جاماسب و فرشوشتر برادر یکدیگر و هردو، وزیران گشتاسب هستند.

اما نام جاماسب، در بند ۱۷ از هات ۴۶ و بند ۹ از هات ۴۹، بند ۱۸ از هات ۵۱ به کار رفته است. در بند ۹ از هات ۴۹، جاماسب، نگهبان [دین] برای رهایی [مردم] نامیده شده است. علاوه بر آن، نام خانوادگی اَو را نیز از طریق گات‌ها می‌دانیم.

نام گشتاسب، پذیرنده و پشتیبان زرتشت، در بند ۷ از هات ۲۸، نخستین نام خاصی است که در گات‌ها آمده و این بی‌پیوند با نقش او در گسترش دین نیست. این پشتیبانی در بند ۱۴ از هات ۴۶ و همچنین بند ۲ از هات ۵۳ مورد اشاره

قرار گرفته است.

نـــام مدیومـــاه در بند ۱۹ از هـــات ۵۱ آمده اســـت. نام خانوادگی او ســـپیتمان اســـت. در این بنـــد در مورد او گفته شـــده اســـت که: «با کردار خویش، جهانیـــان را از دادِ مزدا خواهد آگاهانید و جهان را بهتر خواهد کرد»

نام جمشید به صورت «جم ویونگهان» در بند ۸ از هات ۳۲ آمده است. صورت اوستاییِ این نام، بیانگر تبار و خانواده جمشید است. در بند ۹ از همینَ هات آمده است که «آموزگار بد با آموزش خویش، ســـخن [ایـــزدی] را برمی‌گرداند. خِرَد زندگـــی را تباه می‌کند» اگر گمانِ نگارنده مبنی بر اشـــاره‌ی «آموزگار بد» به جمشید درست باَشد، نقش اجتماعی منفی (آمـــوزش بدی) کـــه در گات‌ها برای او در نظر گرفته شـــده است، جالب توجه خواهد بود.

در بند ۱ از هات ۴۹، زرتشت از «بِندوَ» به عنوان آموزگار دروغین نام برده است. توضیحی که در مورد نقش اجتماعی منفی برای جمشید گفته شد، در مورد او نیز صادق است.

تنها نام تورانی، مربوط به «فریان» اســـت که در بند ۱۲ از هات ۴۶ آمده اســـت. جالـــب آَنکه طبق این بند، اهورامزدا به نوادگان و خویشان این خاندان، رامش و رستگاری خواهد بخشـــید. آمدن نام این خاندان تورانی، ســـند و مدرکی برای آگاهی زرتشـــت و جامعه‌ی گاهانی از جامعه‌ی تورانی (و در مقابل آن، جامعه‌ی ایرانی) است

غیر از نام خانوادگی «هوگو»، نام‌های «هچتســـپیان» و «ســـپیتمانیان» که هـــر دو در بند ۱۵ از هـــات ۴۶ آمده‌اند بیانگـــر تبار خانوادگی هســـتند. همچنیـــن «مگه« ی بزرگ (هات ۲۹، بنـــد ۱۱ و هات ۴۶، بنـــد ۱۴)، «مگونان» (هات ۳۳، بند ۷ و هات ۵۱، بند ۱۵) و «مگه» (هات ۵۱، بند ۱۶و هات ۵۳، بند ۷) بیانگر انجمن‌های دینی هستند.

بـــا توجه به آنچه گفته شـــد در می‌یابیم که زرتشـــت و جامعـــه‌ی گاهانی، آگاهی و شـــناخت دقیقی از نهادِ خانواده، انجمن‌ها و گروه‌های دینی و رقابت آن‌ها با یکدیگر، و وجود مقام ریاســـتِ دینی، برهم‌کنش‌های اجتماعی برآمده از دین تازه، اهمیت دین‌آوریِ مقام‌های سیاســـی برای پیروان دین از جهت پشـــتیبانی آنَ‌ها، اهمیت زناشـــویی، نقش اجتماعی رهبران سیاســـی در فرجام مردمان (جمشـــید) و چیستی و کیستی همسایگان و بیگانگان داشته‌اند.

کتاب‌نامه

دوستخواه، جلیل. ۱۳۸۹. اوســـتا کهن‌ترین سروده‌های ایرانیان. تهران: مروارید.

چاپ شده در رویه‌ی پنجم شماره‌ی ۲۸۲ دوهفته‌نامه‌ی امرداد.

فرهنگ ساسانی در لباس عربی

بررسی از حسام الدین شافعیان

این مقاله به معرفی برخی مقاله های استاد بزرگ محمد محمدی ملایری می پردازد که نشان دادند نه تنها پس از ساسانیان دو قرن سکوت در کار نبود بلکه نقش ایران در انتقال فرهنگ ساسانی به اسلامی و در نتیجه پیوستگی فرهنگی ایران ما بسیار مهم و شگفت آور بوده است.

شاهنامهء فردوسی و تاجنامه های ساسانی، محمد محمدی، بررسی های تاریخی ، خرداد و تیر ۱۳۴۹ – شماره ۲۶- (۲۱ تا ۳۴)

دکتر ملایری بخش هایی از صدها کتاب پهلوی دوره ساسانی را که در دوران عباسی به عربی برگردانده شدند باز یافتند.

ترجمه شده قطعات بازیافته از تاجنامگ خسرو انوشیروان به خامه خود خسرو: "روزی در هنگامی که برای گزراندن تابستان به همدان می رفتم در دستگرد نشسته بودم، و برای سفیرانی که از سوی خاقان هیتالیان و چین و قیصر و بغپور دربارگاه ما بودند طعام گسترده بودند،که ناگاه مردی از اسواران با شمشیر آخته بدرون آمد و تا نزدیک پرده پیش دوید و پرده را در سه جای بدرید و میخواست بدانجا که ما نشسته بودیم درآید و بما حمله کند یکی از ملازمان به من اشاره کرد که شمشیر برکشم و به استقبال او شتابم ولی من می‌دانستم که اگر او تنها یک مرد باشد میان من و او حائل خواهند شد و اگر گروهی باشند شمشیر من کاری از پیش نخواهد برد.ترس به خود راه ندادم و از جای نجنبیدم.یکی از نگهبانان او را گرفت مردی بود از ری از اطرافیان و خاصان خود ما تردیدی نبود که کسان بسیاری همراه او هستند. از من خواستند که در آنجا ننشینم و بزم شراب را در جمع حاضر نشوم تا کنه آن‌کار آشکار شود.خواست آنان را اجابت نکردم تا سفیران در من بیم و هراسی نبینند و برای شراب بیرون آمدم.چون از آن کار فراغت یافتم مرد رازی را ببریدن دست و عقوبتهای دیگر بیم دادم تا نام کسی که او را بدینکار برانگیخته براستی بگوید و به او اطمینان دادم که اگر راست گوید از آن پس عقوبتی بدو نرسد،گفت گروهی که از خود کتابها و سخنانی پرداخته و گفته‌اند که از سوی خدا است او را بدینکار واداشته و بدو گفته‌اند که کشتن من او را به بهشت خواهد برد.چون از این امر جویا شدم آنرا درست یافتم. دستور دادم تا مرد رازی را رها کنند و آنچه از مال او گرفته بودند باو باز پس دهند و بزدن گردن آن کسانیکه دینی به دروغ آورده و او را بدینکار واداشته بودند فرمان دادم و از آنها کسی را برجای نگذاردم"

درباره یکی از تاجنامه های ساسانی، محمد محمدی، الدراسات الادبیه، پاییز و زمستان ۱۳۴۳ – شماره ۲۳ و ۲۴

تاج نامه ها نام یک نوع از انواع ادبی هستند که شاهان مختلف در آداب کشور داری و آیین شاهی برای آیندگان خود می نگاشتند. تاج نامه اردشیر پاپکان در دوران عباسی هم به عنوان راهنمای فرزندان خلفا عمل می کرد.

در کتب مختلف مجموعه نامه نگاری ها و سخنان پندآمیز خسرو پرویز جمع شده و از پهلوی به عربی ترجمه شدند. این گونه ادبی بین مردم و طبقه دبیران و سیاستمداران محبوب بودند.

پیروزی های اولیه خسرو پرویز خسرو پرویز بر روم چنان سر و صدایی در دنیای آن روز بر پا کرد که حتی اعراب در مکه بر سر یکی از این دو ابرقدرت شرط بندی می کردند.

خسرو پرویز دستور داد تمام داستان های در اطراف ماجراهای او و بهرام چوبین به نگارش درآید و پس از بازبینی خود وی به عنوان کتاب داستان بین مردم پخش شود.

از منابع تحقیق درباره ادبیات ساسانی، محمد محمدی، الدراساتُ الأدبیّة، پاییز و زمستان ۱۳۴۵ – شماره ۳۱ و ۳۲

مقاله ای عالمانه که برای پژوهش های آینده برای دوران ساسانی بسیار مهم است. پیشنهاد های عمده استاد محمدی این است که اولا (۱) باید کتب مختلف ساسانی که بدون نام و نشان و با تحریف معرب شده اند را از لابه لای کتب عربی بیرون کشید، (۲) بسیاری از موسسات ساسانی را بر اساس مدل های عباسی آن ها می توان مورد مطالعه قرار داد و بازسازی کرد مثلا دانشگاه گندی شاپور را که مدلی برای بیمارستان های بغداد بود را می توان با اطلاعاتی که از این بیمارستان های اخیر موجود است مورد مطالعه قرار داد، انواع ادبی ساسانی را هم از طریق نسخه های عربی شان

در ادبیات دوران عباسیان که خود ایرانی ها عهده دار بخش اعظم نگارش و ترجمه بودند فهمید (۳) واژگان با ریشه پارسی را از کلماتی که تصور می شود عربی هستند ولی در واقع معرب واژگان پهلوی اند باید بازیافت.

"کتاب المسائل" منسوب به خسرو انوشروان و ترجمه قطعه ای از آن، محمد محمدی، الدراساتُ الأدبیّة، بهار و تابستان ۱۳۴۴ – شماره ۲۵ و ۲۶

در ادبیات ایران در دوره ساسانی اندرزنامه ها و چند نامه ها رونق فراوانی داشتند، سنتی که در دوران پس از ساسانی همچنان تا به امروز به قوت خود باقی است. در فرهنگ دنیای قدیم مجموعه حکمت عملی و اخلاقی ایران نیز مانند فلسفه نظری یونان نام و آوازه ای داشتند. دکتر محمدی ملایری ترجمه عربی چند رساله ادبی و اخلاقی ساسانی منسوب به خسرو انوشیروان را در کتاب "ادب العرب و الفرس" نوشته مسکویه تشخیث دادند. ترجمه پاره ای از آن اینگونه است.

پرسیدند: خودپسندی و ریا چیست؟

[خسرو انوشیروان] گفت: خودپسندی آن است که آدمی در خود آن چیزی را گمان برد که در او نیست تا جاییکه تنها رای خود را صواب دادند و رای دیگران را خطا پندارد، و ریا آن است که در برابر مردم خودسازی کند و خویستن را اهل صلاح نشان دهد و در حالیکه از صلاح تهی است.

گفتند: کدام یک از این دو زیانمند ترند؟

گفت: برای خود آدمی خودپسندی و برای دیگران ریا، زیرا مردم گول ظاهر آراسته وی خورند و در مهمات خویش به وی اعتماد کنند در حالیکه از خیانت وی ایمن نمیتوانند بود.

آیین نامه های پهلوی و آثار باقیمانده آنها در ماخذ عربی، محمد محمدی، الدراساتُ الأدبیّة، تابستان و پاییز ۱۳۳۸ – شماره ۲ و ۳

بزرگان ایرانی حتی تا چهار قرن پس از ساسانیان کتب مختلفی از آیین نامه ها و تاج نامه ها که منقش به تصاویر رنگی بر روی کاغذهای بسیار خوش ساخت بودند در خانه داشتند.

نقل قول از مقاله:

آیین نامه به کتاب یا بدسته‌ای از کتابها گفته میشد که شامل آداب و رسوم یا اصول و قواعد علم یا فن یا هنری بوده است،و معمولا این کلمه را بعنوان کتاب اضافه میکرده و مثلا آیین جنگ یا آیین تیراندازی یا آیین چوگان بازی و مانند اینها میگفته‌اند.چنانکه معلوم است در دوره‌ء ساسانیان در ایران کتابها یا رساله‌های متعددی در موضوعات مختلف بایـن نام وجود داشته و ظاهرا مجموعه آنها را که هریک شامل فنی مخصوص بوده بنام مطلق "آیین نامه" یا "آیین نامهء بزرگ" میخوانده‌اند،و این همان کتاب بزرگ است که مسعودی در(التنبیه و الاشراف)از آن یاد کرده و گوید که "آن کتابی عظیم است در هزاران برگ که جز در نزد موبدان و بزرگان یافت نشود".

الندیم در زیر عنوان«کتابهائیکه در فن سواری و سلاح گیری و ابزار جنگ»تألیف شده دو کتاب از کتابهای ایرانیان را هم نام میبرد؛یکی در موضوع «تعبیهء جنگ و آداب سواران و اینکه پادشاهان ایران چگونه مرزبانی بر مرزهای چهارگانه شرق و غرب و جنوب و شمال میگمارند» و دیگری در موضوع«آداب جنگ و قلعه گیری و شهر گشائی و کمین کردن و روانه کردن جاسوسان و اعزام پیش آهنگان و دسته‌های دیگر از لشگریان و ایجاد سلاح خانه‌ها».این دو کتاب هم هر دو بزبان پهلوی بوده و بعربی ترجمه شده بوده است.کتاب دوم را خود ابن الندیم صاحب الفهرست چنانکه گوید از روی کتابی که برای اردشیر بابکان تألیف شده بوده بعربی ترجمه کرده است.

با همان صورتی که از الفهرست ذکر کردیم کتاب دیگری هم یاد شده بنام«آیین تیراندازی».ابن الندیم گوید این کتاب تألیف بهرام گور است و همو گوید که بعضی گفته‌اند از بهرام چوبین است. بهرام گور و بهرام چوبین هر دو از مردان نامی دورهء ساسانی و از کسانی بوده‌اند که به شجاعت و دلاوری شهرت داشته‌اند. اما این کتاب احتمالا تالیف بهرام گور است زیرا اوست که بیشتر به تیراندازی شهرت دارد.

کتاب التاج فی سیره انوشیروان، محمد محمدی، الدراساتُ الأدبیّة، شماره های سه و چهار، ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱

کتاب التاج فی سیره انوشروان شرح حال و کارنامه ای بوده است از خسرو انوشیروان که انشا کنندهٔ آن خود وی بوده و به اصطلاح امروز یک Auto Biographi است.

در شرح اینکه چطور از پنجاه سپاهی ترک پذیرش کرد:

بسـیاری از رسـولان،و بیست و نه پادشـاه در یک روز بدرگاه ما رسیدند. و چون بآن پنجاه و سه هزار ترک رسیدم فرمـودم تا در آنجا بصف ایسـتند و برای دیدن آنان سـوار شـدم،در آنروز شماره‍ء لشـگریان خود من و آنها که بر من وارد شـده و کسـانیکه فرمان بندگی مرا گردن نهاده بودند باندازه‌ای بـود که مرغزاری بطول ده فرسـخ گنجایش آنان را نداشـت.خدای را بسیار سـپاس گزاردم، و فرمودم که آن ترکهـا را با خانواده‌هایشـان به هفت رتبه تقسـیم کردند، و بر هر طبقه‌ای سـرداری از خودشان برگزیدم،و اقطاعی بآنها واگذاردم،و مردانشـان را لبادس دادم،و برای آنها روزی مقرر داشـتم،و فرمودم که آب و زمین بآنها بدهند.دسته‌ای از آنها را با فرمانده سپاهیان خود در«رجان» و قسمتی را با فرمانده سپاهیان خود در«آلان»و دسته‌ای را هم در آذربایجان جای دادم. و آنهـا را در مرزها،هرجا که لازم بود تقسـیم کردم،و در زیـر فرمان مرزبان آنجا گذاشـتم.و هنوز هـم از یکدلی و کوشـش آنهـا در هر کار کـه بدان مأمور شـوند در همه‍ء شهرها و مرزها و جاهای دیگر نشانه‌هائی می‌بینیم که موجب خوشنودی ما است.

بخشی از خطبه خسـرو انوشیروان در مورد رعایت حال اتباع خارجی:

”غمخـواری اهل نیاز و مهمان‌نـوازی غریبان را بر خود فـرض بدانید، هرکس با شـما همجوار اسـت حق جوار او را گرامی دارید،با مردمانی که از ملتهای دیگر در میان شما بسر میبرند نیک‌رفتاری کنید زیرا آنان در پناه من هسـتند،آنها را نومید مسازید و بر آنها ستم روا مدارید و بزرگی مفروشید و سخت مگیرید،زیرا سـخت‌گیری موجب نافرمانی گردد.در برابر برخی از آزار آنان شـکیبا باشـید،امانت و پیمان خود را نگه دارید و آنچه را که از اینگونه اخلاق بشما سفارش کردم حفظ کنید،زیرا ما هرگز ندیدیم که ملک و ملتی نابود شـود جز با ترک این اخلاق،و نه ملک و ملتی بزیور صلاح آراسـته گـردد جز با پیروی از این اخـلاق.و در همه کارها اعتماد ما بخداوند است“ .

بخشـی از نامه انوشـیروان به خاقان عهد شـکن ترک:
“نوشتی که فرسـتادگان قیصر نزد تو هستند، بر این مطلب نیـز وقوف یافتیم که در پذیرش آن ها از ما اجازه خواسـته بودی، من تو را از دوستی هیچکس باز نمی دارم”

شناساندن نسک «حماسه در رمز و راز ملی»

گزارش: مریم ا.جعفری

«دستی به دور گردن خود می لغزانم
سیب گلویم را چیزی انگار می خواسته است له کند
له کرده است؟
در کپه ی زباله به دنبال تکه ای آیینه می گردم
چشمم به روی دیواری زنگاربسته می ماند
خطی سیاه و محو نگاهم را می خواند:
«آغاز کوچه های تنها
و مدخل خیابان های رسوا
تف کرده ست دنیا در این گوشه ی خراب
و شیب فاضلاب های هستی انگار اینجا
پایان گرفته است.»
باد عبور سالهایی کز اینجا گذشته است اندامم را می برد؛
و سایه ای کرخت و شرجی درست روی سرم افتاده است
دستی به سوی سایه ی دیگر دراز می شود
و محو می گردد
در سایه ی جرثقیلی زنگ زده
و حلقه ی طنابی درست روی سرم ایستاده است.»*

استاد فرزانه توس با اندیشه ی نیک و خامه بی همتای خود چنان تصویری از ضحاک آفریده است که تندیس ستمگران همه ی تاریخ را نشان می دهد. موجودی اهریمنی و دیوسیرت که یکسره کمر به نابودی آدمی بسته است و مغز آدمیان را خوراک مارهای برآمده از پلشتی و دیوخویی خود می کند. ضحاکان زمان در سراسر تاریخ بوده اند و هستند و خواهند بود ولی پا به پای این دیوسیرتان ماردوش، کاوه ها و فریدون ها نیز سربرآورده اند و فریاد آزادی خواهی خویش را به گوش مردمان خفته و خموش رسانیده اند. محمد مختاری یکی از کاوه های تاریخ ایران زمین است که ضحاکان زمان تاب فریاد آزادی خواهی و آزاداندیشی او را نیاوردند و شاعر را خفه کردند...

محمد مختاری، چکامه سرا، نویسنده، شاهنامه پژوه، منتقد و مترجم ادبی معاصر، در یکم اردیبهشت ۱۳۲۱ در مشهد زاده شد و آموزش های ابتدایی و متوسطه را در همان شهر گذراند. در سال ۱۳۴۸ در رشته ی ادبیات فارسی از دانشگاه فردوسی مشهد فارغ التحصیل شد. نخستین سروده های او در همان سالها در مجله های نگین و خوشه به چاپ رسید. او در ۱۳۵۱ با مریم حسین زاده پیوند زناشویی بست که حاصل این ازدواج دو پسر به نام های سهراب و سیاوش است.

مختاری در سال ۱۳۵۲ فعالیت خود را در بنیاد شاهنامه ی فردوسی آغاز کرد و پس از مدتی به هموندی هیات علمی این بنیاد درآمد. در بین سالهای ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۸، چهار مجموعه شعر به نام های «قصیده های هاویه»، «بر شانه ی فلات»، «در وهم سندباد» و «شعر ۵۷» از او به چاپ رسیده است.

او در سالهای پایانی عمر خویش مشغول از سرگیری فعالیت کانون نویسندگان ایران بود و در انتشار متن معروف به «۱۳۴ نویسنده» نقش فعالی داشت. چندین بار در طی سالهای اخیر به طور انفرادی یا همراه نویسندگان دیگر ربوده شده بود و ماموران وزارت اطلاعات او را به خاطر نوشته هایش و فعالیتش در کانون نویسندگان تهدید کرده بودند. در مهر ماه ۱۳۷۷ به همراه پنج نویسنده ی دیگر که هموند کمیته ی تدارک و برگزاری مجمع عمومی کانون نویسندگان ایران بودند به دادسرای انقلاب احضار شدند...
«... و روز ۱۸ آذر که او را همان جا یافتم، روی چهره اش که به عادت تامل شکل گرفته بود، لبخند خفیفی گوشه ی لب را پایین می کشید. به قول آخماتوا «زمانه ای بود که تنها مردگان می توانستند لبخند بزنند/ خشنود از آرامش خویش...» و دوستی که هم راهم بود از سردخانه بیرون دوید و جیغ میزد که محمد مختاری را هم کشتند...»
او بعدازظهر روز پنج شنبه دوازدهم آذر ۱۳۷۷ توسط ماموران وزارت اطلاعات ربوده شده و به قتل رسید. در پانزدهم دی همان سال وزارت اطلاعات با صدور اعلامیه ای دخالت عناصر آن وزارت خانه را در قتل محمد مختاری تایید کرد.

آرامگاه محمد مختاری (امامزاده طاهر کرج)

از زنده یاد محمد مختاری آثار و برگردان هایی برجای مانده است که از جمله¬ی آنها می توان به «استوره ی زال (تبلور تضاد و وحدت در حماسه ی ملی)»، انسان در شعر معاصر، چشم مرکب و... و برگردان هایی چون «تسوتایوا»، «آخماتوا»، «مایاکوفسکی»، «ماندلستام» و «زاده ی اضطراب جهان (برگردان ۱۵۰ شعر از ۱۲ شاعر اروپایی)» و... اشاره کرد.

یکی دیگر از آثار محمد مختاری که در این نوشتار به شناساندن آن پرداخته شده است. نسک «حماسه در رمز و راز ملی» است.

نسک با دیباچه ای از سیاوش مختاری پسر زنده یاد محمد مختاری آغاز می شود و پس از آن گاهشماری زندگی مختاری از زادروز تا غروب غم انگیزش مرور می شود. یادداشت ناشر و یادداشت نویسنده بر چاپ دوم نسک در پی هم می آیند. پس از آن پیشگفتار نویسنده آورده شده است. نویسنده در پیشگفتار نسک می گوید: «شاهنامه داستان یک ملت است. ملتی این گونه به خود و جهان نگریسته است، و خود و جهان را چنین تصویر و تعبیر کرده است. زندگی و مرگش، شکست و پیروزیش، شادی و رنجش، آرزو و سرنوشتش را در رمز و رازهای آن نهاده است. و از هنگامی نیز که این داستان بر زبان شاعر بزرگ توس جاری شده، دل به رازها و رمزهای این زبان سپرده است؛ و تصویر خویش را در آنها بازجسته است...»

نسک در پنج هات نگاشته شده است:

هات نخست با نام «در مفهوم حماسه ی ملی» می پردازد به «تعریف حماسه»، «انواع حماسه»، «پیشینه و خصلت عمومی حماسه»، «خصلت ها و مشخصات ویژه ی حماسه»، «نوع ادبی حماسه» و «ساخت و موقعیت عمومی حماسه ی ملی ایران» که هر یک از این عنوان ها به بخش های کوچکتری بخش بندی می شوند.

هات دوم فرنام «دوگانگی سیمرغ در حماسه» را دارد. در این هات به چرایی چهره ی دوگانه ی سیمرغ در شاهنامه پرداخته می شود. در چهار صحنه ای که سیمرغ در شاهنامه آشکار می شود او هم تصور ایزدی و هم تصور اهریمنی دارد که «در نتیجه باید این امر را نشان دو گرایش فکری و آیینی نسبت به سیمرغ دانست.».

هات سوم به نام «سهراب و رستم: یگانگی و بیگانگی» ست. در این هات نویسنده استوره ی رویارویی پدر و پسر را در میان ملت های دیگر نیز واکاوی کرده و نمونه هایی از آن را مثال آورده است. نویسنده بر آن است که نبرد سهراب و رستم، «یک رابطه ی ساده میان دو دلاور، برخوردی هر چند پیچیده ولی صرفا میان پدر و پسر نیست، تا گرهگاهش نیز تنها در لحظه ی رو به رویی آن دو گشوده شود...»

هات چهارم نام «تازیانه ی بهرام: آمیزه ی رهایی و جنگ» را بر خود دارد. نویسنده در این هات از دید فردوسی به بهرام و سرانجام کارش نگریسته است. او بر آن است که بهرام با مرگ خویش درصدد به دست آوردن آبروی و حیثیت پهلوانی گودرزیان در ماجرای فرود است. ماجرایی که ننگی بزرگ بر دامن توسیان و گودرزیان می گزارد.

هات پنجم «جنگ بزرگ: برزخ حماسه و استوره» نام دارد. این هات به نبرد میان کیخسرو و افراسیاب می پردازد. به نبرد میان تجسم دو نیروی بدی و نیکی. از دید نویسنده در این جنگ استوره و حماسه در هم می آمیزند. پس از این داستان، دوران اساتیری شاهنامه پایان می پذیرد و دوران تاریخی-اساتیری شاهنامه آغاز می شود.

در پایان نسک، دو پیوست گنجانده شده است. پیوست نخست «نگرش ساختی و سیستمی در مطالعه و تحقیق شاهنامه» نام دارد که بحثی ست درباره ی فردوسی، شاهنامه و فرهنگ ایرانی و تاکید بر شناخت چندوچون شاعری او، دریافت تمامیت اثر او و درک کلیت فرهنگی که حماسه بر آن مبتنی ست. پیوست دوم نقدی بر نسک «حماسه در رمز و راز ملی» به قلم دکتر فریبرز رئیس دانا.

نسک حماسه در رمز و راز ملی برای نخستین بار توسط نشر قطره در سال ۱۳۶۸ به چاپ رسید و برای دومین بار

توسط انتشارات توس در بهار ۱۳۷۹ با اصلاح و افزوده هایی در ۳۹۰ رویه با بهای ۸۰۰۰ تومان وارد بازار نسک شده است.

«... پس بنویس، بنویس آنچه اکنون می گذرد در شان کیست؟ و آنچه از این معنا بازمی یابیم شایسته ی کدام الفاظ است؟ بنویس روی خاک به اندازه ی ستاره گام های روان بوده است و همچنان روان است و این زمین به گام های فرومانده نیز می اندیشد و اندیشیده است و حافظه اش همچنان می انبارد و می انبارد و خطی می شود در فرصت شهاب که سنگ از ستاره های فروریخته به نجوا می افتد با سنگ یا استخوان که فرو می رود در خاک و ذره ذره حکایت را باز می گوید...»*

* برگرفته از جمله ها و عبارات محمد مختاری ست.

برابرهای پارسی

کاری از الف. نیکویی

استعاذه: پناه گرفتن ، پناه جستن
پناه بردن
استعاره: ایرمان ، روا
استعانت: یاری جستن ، نیرو خواستن
یاری گرفتن
استعداد: آمادگی ، هوش ، گنجایش
استعمار: آباد کردن ، آبادانی خواستن
استعفا: کناره گیری، کناره گرفتن، واداد
رهایی از کار
استعلاج : درمان کردن، چاره جویی
استعلاجی : درمان خواهی ، چاره جویی
استعلام : آگاهی خواست ، پرسش
پژوهش، جستجو ، پویش
استعمال: کاربرد، بکارگیری، بگماشتن
استعمال کردن: کاربردن، بکاربستن
استغاثه: فریاد، فغان، فریاد خواهی
استغاثه کردن: دادخواهی ، یاری جستن
استغراق: فرو رفتگی، غوته خوردن
فرو رفتن در
استغفار: آمرزش خواهی، پوزش خواستن
پشیمانی از گناه
استغفرالله: از خدا آمرزش می خواهم
استغناء : بی نیازی ، توانگری